



داستان مدرنیته سردرگم

بازخوانی کتاب «جامعه خطر» اثر اولریش بک جامعه‌شناس آلمانی

روزبه آقاجری

ورودیه مطلب

ترجمه فارسی کتاب «جامعه خطر» از جامعه‌شناس آلمانی اولریش بک (با ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهمندنژاد) بهانه‌ای شد تا کمی دقیق‌تر مباحثی را که او درباره آنچه خودش «مدرن‌سازی بازاندیشانه» می‌نامد، کندوکاو کنیم. این نوشته در واقع بازگویی خلاصه‌وار مهم‌ترین سویه‌های مباحث او در این کتاب است.

مقدمه

یک‌دو دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم، یعنی در دهه ۸۰ میلادی چیزی در ژرفای جوامع اروپای غربی در حال دگرگونی بود؛ چیزی در حال پدید آمدن اما

هنوز در آغازهای خود؛ چیزی جنین وار. دانیل بل جامعه‌شناس امریکایی در دهه ۷۰ ویژگی‌های این شکل اجتماعی جدید را در کتاب «برآمدن جامعه پسا صنعتی» - هر چند با همان حال و هوای قاطع امریکایی وار - تا حدی شرح داده بود اما یک دهه باید می‌گذشت تا شرحی دقیق‌تر و جذاب‌تر از این جامعه جدید ارائه شود. انتشار کتاب «جامعه خطر» نوشته اولریش بک جامعه‌شناس آلمانی بر خلاف همتای امریکایی‌اش و به جای برجسته کردن وجه خنثای چنین جامعه‌ای با عنوان «پسا صنعتی»، بر وجه تاریک‌تر آن دست گذاشت تا نشان دهد که این مناسبات جدید تا چه اندازه با و با چه شکل‌هایی از مخاطره^۱ گره خورده است. هر چند خود بک به «پسا» بودن این شکل جدید اجتماعی اقتصادی سیاسی یعنی تقابل آن با اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه سنتی پیشاجنگ واقف بود اما بر خلاف بل کورکورانه به استقبال آن نمی‌رفت و در پی کاویدن پیامدهای آن بود. کتاب «جامعه خطر» تحقق همین کاوش در سویه‌های گوناگون این شکل جدید مناسبات اجتماعی اقتصادی است. ماهیت هنوز نامشخص این شکل تازه جامعه در شکل کتاب بک نیز بازتاب یافته است: «آنچه قرار است در این کتاب دنبال شود، هرگز در راستای پژوهش اجتماعی تجربی پیش نمی‌رود بلکه بلند پروازی‌ای از نوع دیگر را پی می‌گیرد: به حرکت واداشتن آینده‌ای که هم‌اکنون در حال شکل‌گیری است در برابر گذشته‌ای که همچنان مسلط است» (بک، ۱۳۹۷: ص ۲۸) یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، بک در پی نشان دادن این است که چگونه «همان‌طور که مدرن‌سازی، ساختار جامعه فئودالی را در قرن نوزدهم در هم شکست و جامعه صنعتی را پدید آورد، امروزه هم در حال شکستن جامعه صنعتی است و مدرنیته دیگری در حال پدید آمدن است» (همان: ۳۰) این «مدرنیته دیگر» چیزی نیست جز

^۱ Risk درباره اینکه این مفهوم را چگونه باید ترجمه کرد، بحث بسیار است. مترجمان و شارحان گوناگون معادلهایی مانند خطر، بیم، مخاطره و مانند این‌ها را پیشنهاد داده‌اند. به نظر من، مخاطره معادلی دقیق‌تر است چرا که چندسویگی معنای risk را در خود دارد.

«جامعه مخاطره». در واقع موضوع این است که بک جامعه صنعتی تا جنگ جهانی دوم را «طرح کلاسیک صنعتی مدرنیت» می‌داند و می‌خواهد نشان دهد که اکنون به شکل تازه از مناسبات و روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی روبه‌رو شده‌ایم. بازاندیشی^۱ یا وجه تأملی این جامعه جدید به این بر می‌گردد که خود را در مقام بازنگری ای رادیکال در این طرح صنعتی نشان می‌دهد (البته اینکه این بازاندیشی پیامدهای مثبت یا منفی داشته باشد، پیشاپیش قابل تعیین نیست). بک فراتر می‌رود و می‌گوید که حتی «سناریوی ضد مدرنیستی [...]» (مانند جنبش‌های اجتماعی جدید و نقد علم، فناوری و پیشرفت) در تناقض با مدرنیته نبوده‌اند بلکه سیمایی از مدرنیته بازاندیشانه در فراسوی خطوط کلی جامعه صنعتی اند» (همان: ۳۱) از این لحاظ بک در چارچوب گفتمان «مدرنیته ناتمام» به نقد مدرنیته می‌پردازد و اساساً رویکردی «پسامدرنیستی» ندارد.

کتاب بک، نشانه‌های جامعه مخاطره، این «مدرنیته دیگر» را در بخش‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، علمی و اجتماعی می‌کاود. این نوشته نیز بیش از هر چیز ارائه خلاصه‌وار همان مباحث خواهد بود؛ در واقع نشان‌دادن اینکه چگونه این جامعه‌شناس تیزبین، پویای بطنی جامعه خود را نشانه‌گذاری کرده است. کتاب «جامعه مخاطره» را رضا فاضل و مهدی فرهنگ‌نژاد با ترجمه‌ای نه‌چندان خوب با عنوان «جامعه خطر» به فارسی برگردانده‌اند.

اقتصاد شناور

در چارچوب مناسبات اقتصادی این دگرگونی یعنی شکل‌گیری این مدرنیته جدید خود را در گرایش به جامعه‌ای نشان می‌دهد که یکسره غرق در انواع مخاطرات است. بک خود می‌نویسد که «در حالی که جامعه صنعتی کلاسیک، «منطق» تولید ثروت بر «منطق» تولید خطر چیرگی دارد، در جامعه خطر، این رابطه وارونه

می‌شود» (بک، ۱۳۹۷: ۳۴). این را می‌توان در پیوند با جایگزینی سرمایه‌داری مالی به جای سرمایه‌داری صنعتی فهمید. البته خصلت بیش‌ازپیش جهانی سرمایه‌داری متأخر هم نقشی اساسی در گسترش آن مخاطراتی داشته است که در جامعه صنعتی محدود به کارخانه یا مکانی خاص بودند.

اما این مدرنیته جدید مناسبات کار را نشانه گرفته است: «جامعه صنعتی جامعه‌ای مبتنی بر کار (صنعتی)^۱ تلقی می‌شود. عقلانیت‌گرایی کنونی مستقیماً الگوی منظم آن جامعه را نشانه گرفته است: انعطاف‌پذیری ساعات و محل‌های کار، مرزهای میان کار و غیرکار را تیره‌وتار کرده است» بک از این فرایند با عنوان «سوءمدرنیزه‌شدن» نام می‌برد و آن را چنین توصیف می‌کند: «بی‌کاری انبوه، به شکل گونه‌ای از بی‌کاری متکثر که خطرهای و پیامدهای زیادی به همراه دارد، به نظام اشتغال می‌پیوندد» (همان: ۳۶).

چنین است که این تکثر و شناورسازی مناسبات عملاً امنیت فکری و عملی نیروی کار را سلب می‌کند و به اضطرابی دائمی دامن می‌زند؛ وضعیتی سراسر بیم‌زده و مخاطره‌آمیز که تنها زمانی با پیامدهای ویرانگرش روبه‌رو می‌شویم که هیچ فرصتی برای واکنشی درست باقی نمانده است. قراردادهای موقت، دورکاری، شناورسازی ساعات کار و حتی شناورسازی وظایف شغلی که به‌ویژه در استارت‌آپ‌هایی نمود می‌یابد که در دوران نوشته‌شدن کتاب بک اثری از آن‌ها نبود، نشانه‌های همین مدرن‌سازی بازانديشانه هستند. آنچه بک «فردی‌سازی نابرابری» می‌خواند (همان: ۱۷۵) فکر می‌کنم طریق اصلی چنین فردی‌سازی «غیراستانداردسازی کار» باشد؛ شکلی تازه از فردگرایی اقتصادی در افراطی‌ترین شکل آن است.

علم نامتعیّن

شک‌گرایی بخشی جدایی‌ناپذیر از علم مدرن بوده است. علم مدرن هر چند «آزمودنی‌های پژوهش» خود را همواره به‌شکلی انتقادی نگریسته است اما شک‌گرایی را تا بنیادها و «نتایج پژوهش» خود بسط نداده است. خصلت دوران بازاندیشی، این است که «شک‌گرایی به شالوده‌ها و خطرات کار علمی تسری می‌یابد و علم نیز هم تعمیم‌یافته [عمومی؟] و هم افسون‌زدایی می‌شود» (همان: ۳۶). شاید این، پرسروصداترین ویژگی این مدرن‌سازی بازاندیشانه باشد. البته می‌توان گفت که از همان زمان که دستاوردهای انشتین یکسره قوانین یقینی و مطلق نیوتونی را به پرسش کشید، این شک‌گرایی بنیادی خود را نشان داد. اما دامنه‌دارترین تأثیرات در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی خود را نمایان کرد و ساده‌ترین اصول و بنیادهای علوم طبیعی و اجتماعی را زیر سؤال برد.

اولین ضربه‌ها به سیاست‌گذاری‌های علمی وارد می‌شود. آسیب‌های زیست‌محیطی که گستره‌ای از نابودی گونه‌ها تا تغییرات اقلیمی را در بر می‌گیرد و در دوره‌ای طولانی از طریق «سیاست‌گذاری علمی» توجیه می‌شد به سرعت اعتبار خود را از دست می‌دهند، به‌ویژه در حوزه کشاورزی.

اما دگرگونی تا ریشه‌ها و بنیادهای علم پیش رفت. حتی علم طبیعی که خود را مصون از آن چیزی می‌دید که جلوی چشمان‌اش داشت علم اجتماعی را به دانشی محلی، جزئی و نسبی بدل می‌کرد، از این موج در امان نماند. بک در بخش «علم فراسوی حقیقت و روشنگری» همین روندهای را می‌کاود و نشان می‌دهد که چگونه علم طبیعی نیز آرام‌آرام هم در فرایند تولید خود و هم در کاربردش خاص‌گرا، محلی‌گرا و البته غیرقطعی شده است. یک نمونه مشهور آن شکستن اقتدار پزشکی علمی است که هم در بازگشت به طب سنتی و هم در به‌کارگیری درمان‌های تعاملی‌تر با بیمار خود را نشان می‌دهد.

جامعه سیال

اما بخش مهمی از کار بک کندوکاو تأثیرات مدرن‌سازی بازانديشانه در روابط اجتماعی سیاسی است. او درباره وجه سیاسی این دگرگونی‌ها می‌نویسد: «از یک سو همراه با جامعه صنعتی، مطالبات و گونه‌های دموکراسی پارلمانی ایجاد شده است. از سوی دیگر، پایه‌های اعتبار این اصول لرزان شده است. خرده‌سیاست که نوعی نوآوری به شمار می‌آید و به عنوان پیشرفت امری نهادینه شده است، تحت سلطه تجارت، علم و فناوری که روش‌های دموکراتیک را بی‌اعتبار می‌دانند، باقی می‌ماند» (همان: ۳۷) بک مشخصاً بر مؤلفه «خرده‌سیاست» تأکید می‌گذارد و آن را برجسته می‌کند. بک اشاره می‌کند که از یک سو نهادهای کلان هستند و کار خود را می‌کنند و از سوی دیگر آن‌چه وجه کلی دوران اخیر را مشخص می‌کند، سیاست‌های محلی و غیرکلان‌نگر است. این تناقض و ستیز دائمی مخاطره‌ای دائمی را در عرصه سیاسی پدید می‌آورد، هم در کارکرد نظام سیاسی و در پیامدهای ناخواسته آن.

اما نظام اجتماعی هم یکسره از این دگرگونی‌ها متأثر می‌شود: خانواده، روابط اجتماعی و فردی شدن فزاینده‌ای که همه چیز را در بر گرفته است. خانواده اولین تأثیرات را پذیرفته است. کم‌رنگ شدن نقش‌های سنتی زن و مرد و تغییر در رابطه میان والدین و فرزندان که بک به‌دقت در فصلی با عنوان جذاب «من، منم»، فضای جنسیتی شده و کشمکش درون و بیرون خانواده» آن را می‌کاود، نشان از آن دارد که «بیشتر مردم آن‌طور که در طول زندگی‌شان دیده می‌شود، وارد دوره آزمایشی دردناک و ترسناکی از اشکال همزیستی شده‌اند که به‌گونه‌ای تاریخی تعیین شده است. آنان شیوه‌ای بازانديشانه از وادادگی و هماهنگی زندگینامه‌های زنانه و مردانه را شروع کرده‌اند که پیامدهای آن را امروز [دهه ۱۹۸۰] هرگز نمی‌توان پیش‌بینی کرد» (بک، ۱۳۷۹: ۲۱۹). البته برای ما که در دهه دوم سده بیست‌ویکم زندگی می‌کنیم این پیامدها تا حدی زیادی وضوحی قابل قبول پیدا کرده و بخشی از آن در کتاب مهم زیگمونت باومن جامعه‌شناس لهستانی‌الاصل

بریتانیایی با عنوان «عشق سیال»^۱ (باومن: ۱۳۸۷) نشان داده شده‌اند و چه چیزی مخاطره‌آمیزتر از سیالیت عمیق‌ترین پیوندهای انسان‌ها با هم.

نتیجه

جهان مدرن و مدرنیته صنعتی‌اش چارچوبی را فراهم می‌کرد برای بازاندیشی. بک اعتقاد دارد که خود مدرنیته است که دارد به خود می‌اندیشد و در پی دگرگونی خود است. کتاب «جامعه مخاطره» اودیسه روح مدرنیته است آن‌گاه که می‌خواهد خود را بازاندیشی کند و این بازاندیشی نه تنها مخاطره‌آمیز است بلکه جهانی بیم‌زده و پرمخاطره ایجاد می‌کند.

منابع ++++++

بک، اولریش (۱۳۷۹)؛ جامعه خطر، به سوی مدرنیته‌ای نوین؛ ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهنگ‌نژاد؛ تهران: نشر ثالث
باومن، زیگومنت (۱۳۸۷)؛ عشق سیال؛ ترجمه عرفان ثابتی؛ تهران: نشر ققنوس